

تفسیر کاربردی گونه‌های مختلف معشوق در اشعار سیمین بهبهانی

با تکیه بر نظریات اریک فروم

زهرا قنبرعلی باغنی^۱، دکتر شهین اوجاق علیزاده^۲

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۱/۱۴

تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۳/۱۷

چکیده

سیمین بهبهانی معمار شعر عاشقانه معاصر است و هنر بزرگ وی در طراحی این جهان‌های تودرتوی عاشق و معشوق است که هیچ یک در تزاخم با دیگری نیستند. براساس نظریات فروم بین عشق به خدا، عشق مادر به فرزند، عشق برادرانه، عشق به جنس مخالف، و یا حتی عشق به نفس، فرق اساسی وجود ندارد؛ بلکه ماهیت این عشق‌ها، همه یکی است و تنها موضوع آن‌ها متفاوت است. این جستار با روش تحلیلی - توصیفی به تفسیر گونه‌های مختلف معشوق براساس نظریات اریک فروم با ذکر شواهد در اشعار سیمین بهبهانی پرداخته است که بازتابی از رهیافت ترکیبی جامعه‌شناسی - روان‌شناسی را به خواننده عرضه می‌کند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که میان نظریات اریک فروم و سیمین بهبهانی درباره‌ی گونه‌های مختلف معشوق وجه اشتراک بسیاری وجود دارد.

واژه‌های کلیدی: سیمین بهبهانی، اریک فروم، معشوق، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، عشق.

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران.
zahra.ghanbaralibaghni@gmail.com.

^۲ استادیار زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران.
alizade@riau.ac.ir. (نویسنده مسئول)

مقدمه

آدمی را باید با نور عشق و دانش متوجه این حقیقت عینی کرد که شرط تکامل انسانی عشق‌ورزی و همبستگی با دیگران است. بنابراین انسان عاشق، انسانی واقعی است که هنرگیرا و معجزآسای دوست داشتن را فرا گرفته است. «از نظر عاشق راستین، بزرگ‌ترین لذت عشق‌ورزی در آن است که از معشوق "هیچ" بخواهی، چرا که عشق، همه چیز به تو خواهد داد.» (نظری، ۱۳۹۴: ۲۷۹)

عشق از مباحث عمده در روان‌شناسی به شمار می‌آید و روان‌شناسان برجسته‌ای مانند اریک فروم (متولد ۱۹۰۰م) به بحث درباره‌ی هنر عشق‌ورزی و تفسیر کاربردی انواع معشوق پرداخته‌اند. «اریک فروم نظریه پرداز است که در روان‌کاوی اجتماعی، انسان‌شناسی، روان‌شناختی، جامعه‌شناسی انتقادی، به ویژه در زمینه تغییرات اجتماعی و ساخت جوامع انسان‌گرای آینده، بنیان‌گذار بوده است.» (آرون، ۱۳۷۶: ۳۰) وی از جمله کسانی است که در زمینه ماهیت عشق و تفسیر گونه‌های مختلف معشوق در روان‌شناسی فعالیت بسیاری نموده است و عشق را اساس زندگی سالم و پاسخی به هستی انسان می‌داند. وی حتی دغدغه روان‌کاو دین را در بررسی گرایش انسان به دین نمی‌داند بلکه این نکته است که آیا در زندگی او عشق و محبت جایی دارد یا نه؟ (فروم، ۱۳۶۳: ۱۹)

در شعر فارسی نخستین بار در شعر فروغ فرخزاد، چهره‌ی واقعی زن تصویر شد. وی با تک‌گویی درونی و ذهنیت و زبان زنانه، جهان فردی خود را در شعر معنا بخشید و درد دل‌ها، اعتراض‌ها و گلایه‌های یک زن را به زبان شعر سرود. بعدها، شاعران دیگری از جمله سیمین بهبهانی (متولد ۱۳۰۶ ه.ش) راه او را ادامه دادند و نمونه‌های فراوانی از این تک‌گویی‌های درونی و زبانی زنانه و چهره‌های معشوق‌گونه در اشعار وی نمایان گردید. سیمین بهبهانی در بسیاری از اشعار عاشقانه‌اش، ضمن بیان دغدغه‌های عاطفی و احساسی خود، به بسیاری از معضلات و هم‌چنین جریان‌ات اجتماعی، اشاره دارد. اشعار این بانوی غزل با زیبایی و لطافت کم نظیر در بیان عشق و معشوق در دهه‌های سیاه و جان‌فرسای پیش از انقلاب، به تلطیف روابط انسانی کمک شایانی کرده است.

با توجه به موضوع و مساله اصلی تحقیق، هدف پیش روی این پژوهش تفسیر گونه‌های مختلف معشوق از دیدگاه اریک فروم و تحلیل آن‌ها در اشعار سیمین بهبهانی است. در این جستار سعی شده است علاوه بر معرفی اجمالی انواع مختلف معشوق از منظر آرای اریک فروم، به بسامدیابی مفاهیم مرتبط با معشوق و اهمیت چگونگی کاربرد و جایگاه آن در اشعار سیمین بهبهانی پرداخته شود. این تحقیق می‌تواند دریچه‌ای جدید از مفاهیم اجتماعی سیمین را در برابر خوانندگان آن بگشاید و چه بسا این جستار بتواند بسیاری از زمینه‌های اخلاقی، اجتماعی و روان‌شناسی شعر سیمین را مورد تحلیل قرار دهد.

در این پژوهش سعی بر آن است که با مقایسه تحلیلی- توصیفی به تفسیر گونه‌های مختلف معشوق براساس نظریات اریک فروم در اشعار سیمین بهبهانی پرداخته شود. روش گردآوری اطلاعات در این تحقیق کتابخانه‌ای

است و با سود جستن از منابع و ماخذ مکتوب در زمینه ادبیات، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی به بررسی این عوامل پرداخته شده است.

بیان مساله

اریک فروم با تغییراتی که در مبانی نظری فروید و یونگ داد، نظریات اجتماعی و روان‌شناسی خود را تدوین کرد. فروم به عوامل زندگی‌بخش مانند عشق، امید، دین و آزادی توجه خاصی نشان داده است و با این رویکرد، به این نتیجه رسید که، این مولفه‌های روانی هستند که بر شعر و در نتیجه بر روان مخاطب برای زندگی عاشقانه و پرنشاط تاثیرگذار هستند و رفتار اجتماعی انسان را می‌سازند. علاوه بر این، وی ارتباط انسان با هم نوعانش را به وسیله عشق می‌داند و انسان بدون عشق را، به پوسته‌ای تو خالی تشبیه می‌کند.

تحقیق حاضر براساس نظریات وی در کتاب "هنر عشق ورزیدن" درصدد شناخت و تفسیر گونه‌های مختلف معشوق از قبیل عشق به خدا، عشق مادر به فرزند، عشق برادرانه، عشق به جنس مخالف و عشق به نفس است و این که چگونه این معشوق‌ها می‌توانند در ادبیات بیان شوند و جایگاه آن‌ها در زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها کجاست. هم چنین تفسیر کاربردی انواع مختلف معشوق در شعر سیمین بهبهانی، چگونه نمایان شده است. لازم به ذکر است که در نگارش این تحقیق، جلد اول از مجموعه اشعار سیمین بهبهانی مبنای کار بوده است.

پیشینه تحقیق

درباره بررسی نظریات اریک فروم بر اشعار شاعران فارسی زبان، به‌خصوص اشعار سیمین بهبهانی تحقیقات محدودی صورت گرفته است، به عنوان نمونه می‌توان به پایان‌نامه خاستگاه دین از دیدگاه اریک فروم از طاهره قشقایی (۱۳۹۳) پایان‌نامه بررسی جایگاه انسان در نظریات اریک فروم از مژگان ثروتی (۱۳۷۸) پایان‌نامه انسان-شناسی از دیدگاه مرتضی مطهری و اریک فروم از انسیه سعادت فر (۱۳۸۵) مقاله بازتاب برخی ناپسامانی‌های اجتماعی در اشعار سیمین بهبهانی از عاطفه اقتصادی و علی اکبر سام‌خانی (۱۳۸۹) مقاله مطالعه تطبیقی فلسفه تعلیم و تربیت در رویکردهای پدیدارشناختی سهراب سپهری و اریک فروم از علی اکبر سام‌خانی (۱۳۹۲) مقاله نشانه‌های رشد و تباهی در شعر سیمین بهبهانی براساس نظریه اریک فروم از حسین زری فام و دکتر علی دهقان (۱۳۹۳) مقاله بررسی مبانی انسان‌شناسی دیدگاه‌های اریک فروم از علی مصباح و محمدعلی محیطی اردکانی (۱۳۸۹) مقاله عشق از دیدگاه سعدی و اریک فروم از نجمه نظری و راهله کمالی (۱۳۹۴) و مقاله گرایش فمینیستی در شعر سیمین بهبهانی از مختار ابراهیمی (۱۳۹۲) اشاره کرد.

با توجه به بررسی‌های به عمل آمده، جست‌وجوها نشان می‌دهد که هیچ پژوهش مستقلی درباره "تفسیر کاربردی گونه‌های مختلف معشوق در اشعار سیمین بهبهانی با تکیه بر نظریات اریک فروم" تاکنون صورت

نگرفته است. این پژوهش تلاشی برای آشکار ساختن جلوه‌گاه متقابل جامعه‌شناسی - روان‌شناختی معشوق از منظر اریک فروم، در شعر سیمین بهبهانی است.

بحث و بررسی

هیچ هنری زیباتر از شعر و هیچ هنرمندی محبوب‌تر از شاعر نیست و چون قصه، قصه عشق است، وقتی شاعر، زن باشد شیرین‌تر هم می‌نشیند. معشوق امروزی جایگاه متفاوتی با معشوق گذشته دارد. در شعر شاعر و غزل‌سرای امروزی می‌توان گونه‌های مختلف معشوق مانند خدا، مادر، برادر، جنس مخالف و غیره را مشاهده کرد. در حالی که در غزل دیروز، در حوزه معشوق، یا غزل عاشقانه است که نماد آن سعدی است یا عارفانه که نماد آن مولاناست و یا ترکیبی از هردو که در غزل حافظ نمود یافته است. «معشوق جسمانی در غزل کهن اغلب مذکر است. زنان غالباً، به لحاظ مذهبی و فرهنگی و باورهای ملی، حضور در غزلیات عاشقانه ندارند. زلف، ابرو، تیغ، مژه و تمامی احساسات معشوق متعلق به جوانان و نوجوانان ترک است که از آسیای صغیر، به ایران آمده و در دست‌گاه بزرگان، امرا و پادشاهان به مناصب دولتی ارتقاء یافته‌اند. در ادب فارسی، ایاز، محبوب سلطان محمود غزنوی، نمونه‌ای از این بردگان ترک است که به مقام معشوق در شعر عرفانی و غیر عرفانی صعود کرده است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۲۱۶)

در غزل معاصر فارسی، هم معشوق زن و هم معشوق مرد شفافیت خود را دارد. زنان احساسات عاشقانه خود را به طور کامل نثار مرد می‌کنند و در غزل جایگاه معشوق می‌یابند. بی‌تردید بعد از تجربه فروغ در شعر نیمایی سیمین بهبهانی در این زمینه نقش بسزایی دارد. «در غزل‌های اولیه سیمین، مردان موضوع عشق واقع شده‌اند و هنجارهای عشق مردانه به وضوح تمام به تصویر کشیده شده است. در واقع، مردان ایرانی از دیدن تصویر خود در آئینه ادبیات زنان محروم بودند و آئینه به تمامی در اختیار مردان بوده است و به همین دلیل، کمتر شاهد بازتاب دیدگاه خود در نگاه زن بودند.» (میلانی، ۱۳۷۲: ۱۳)

شاعران قدیم ایران در حوزه غنایی شعر به کلی‌گرایی در تصویر و حرکات معشوق قناعت کرده‌اند؛ مثلاً استاد توس در تصویر تغزلی روابط عاشقانه زال و رودابه به شکل کلی می‌گوید: «همی بود بوس و کنار و نبید» و به سرعت از کنار چنین لحظاتی عبور می‌کند. به اجمال، «این نوع تغزل دو عیب اساسی داشته یکی این که، مرد تصویر جامع از زن به دست نداده و دیگر این که، هیچ زنی نه تصویری از خود در شعر مردان دیده و نه خود توانسته تصویری از مرد در تغزل زنانه خود به دست دهد.» (براهنی، ۱۳۷۱: ۳۸۰) در غزل امروز، گرچه در مشخص کردن جنس معشوق کامیابی‌هایی وجود داشته است، به لحاظ فرهنگی، مذهبی و تاریخی، هم چنان، پرداختن به شکل شفاف در این زمینه تابو به حساب می‌آید. هنر بزرگ بهبهانی در طراحی این جهان‌های تو در توی معشوق‌هاست که هیچ یک در تزامن با دیگری نیستند. به بیان دیگر، مجزا بودن جهان معشوق‌ها با یکدیگر باعث شده است که شعر سیمین را منزه و پاکیزه نماید.

۱. معشوق‌ها

عاشقی عیب نیست؛ هنر است. کسانی که عاشقی را عیب می‌دانند، چیز دیگری را با عشق اشتباه گرفته‌اند! سختی عاشقی نیز به خاطر همین هنر بودن آن است. عشق آسان که دیگر هنر نیست:

عوام عیب کنندم که عاشقی همه عمر / کدام عیب که سعدی خود این هنر دارد

(سعدی، ۱۳۸۳: ۱۵۲)

یعنی خود سعدی هم دارای هنر عاشقی است. عشق تنها علاقه به یک شخص خاص نیست، بلکه یکی از روش‌های است که انسان را به همه گیتی پیوند می‌زند:

او را که دل از عشق مشوش باشد / هر قصه که گوید همه دلکش باشد
تو قصه عاشقان، همی کم شنوی / بشنو بشنو که قصه‌شان خوش باشد

(عاملی، ۱۳۸۸: ۱۸۴)

انسان اگر تنها یک نفر را دوست داشته باشد و به اطرافیانش بی‌تفاوت باشد، این رابطه هیچ سنخیتی با عشق ندارد و به عبارت دیگر بیشتر شبیه خودخواهی است. به نظر اریک فروم انسان باید استعداد درونی برای عشق ورزیدن داشته باشد. «مردم نمی‌توانند درک کنند که عشق نوعی فعالیت و نوعی توانایی روحی است، خیال می‌کنند تنها چیز لازم پیدا کردن یک معشوق مناسب است و از آن پس همه چیز به خودی خود ادامه خواهد یافت.» (فروم، ۱۳۸۸: ۶۶) بنابراین وقتی که عشق تنها مختص یک فرد خاص نیست، معشوق‌های مختلفی نیز نمایان می‌شوند، هر چند بین این عشق‌ها تفاوت‌های بسیاری وجود دارد.

۱-۱ عشق به خدا

انسان موجودی کمال‌جو و جمال‌خواه است. ذات مقدس خداوند کمال و جمال مطلق و سرچشمه همه خوبی‌ها و زیبایی‌هاست. بنابراین انسان از درون ذات خود عاشق خداوند است. هر چند ممکن است در اثر انحرافات فکری و عملی چیز دیگری را خدای خود قرار دهد. به همین جهت کار انبیای الهی برطرف نمودن این انحرافات و زدودن غبار نادانی و غفلت و پاک نمودن صفحه دل از آلودگی‌هاست. نکته دیگر این که، عشقی که دین برای انسان ترسیم می‌کند، متأثر از دیدگاه خاصی به انسان، عالم هستی و خداوند متعال و نسبت این سه با یکدیگر است این عشق، عشقی دو طرفه است؛ (مائده، ۵۴) «بدین صورت که در قبال عشق انسان به خداوند، او نیز به انسان عشق می‌ورزد.» (غزالی، ۱۳۹۲: ۳۰۳/۴)

از مجموع آیات و روایات و سخن عارفان راستین، می‌توان نشانه‌های عشق حقیقی را دریافت. دانستن این علائم، انسان را قادر می‌سازد تا عشق خود را ارزیابی کند و برای این که به خدای عشق آفرین عاشق شود می‌بایست با

تهذیب نفس و سلوک در مسیرهای روشن شرعی که توسط عارفان حقیقی مشخص شده است خود را به این نشانه‌ها نزدیک‌تر سازد تا طعم عشق راستین را بچشد. از نشانه‌های عشق انسان به خداوند می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. خدا را بر همه محبوب‌های خود ترجیح دهد؛ در باطن و ظاهر مطیع خدا و در همه امور موافق او باشد.
۲. اولیا و همه بندگان مطیع خدا را به جهت او دوست بدارد؛ و با همه مهربان باشد.
۳. لقای خدا را بر بقای خود ترجیح دهد.
۴. هر چیزی را در برابر عشق به خداوند حقیر شمارد؛ با مال و جان در راه محبوب، مجاهدت کند.
۵. همه اوقات، مستغرق ذکر خدا باشد.
۶. آسایش و آرامش وی در قرب او باشد.
۷. از حضرت حق راضی و خشنود باشد.
۸. به کلام محبوب (قرآن) عشق ورزد.

۹. بر خلوت و مناجات با محبوب، حریص باشد. (کاشفی، ۱۳۹۳: ۸۵-۹۶) هنگامی که به بررسی نظریات فروم درباره عشق به خدا می‌پردازیم، می‌بینیم که شباهت‌های زیادی با موارد بالا دارد. وی می‌گوید: «عشق الهی یک موهبت است و رویه دینی ایمان داشتن به این موهبت و خود را کوچک و ناتوان شمردن است.» (فروم، ۱۳۸۸: ۹۳) هم‌چنین وی خدا را فراتر از پدر مقدس می‌داند و خدای پدر را به مظهر اصول خودش؛ یعنی عدالت، حقیقت و عشق تغییر شکل می‌دهد. «خدا حقیقت است، خدا عدالت است، در این تکامل خدا دیگر یک شخص، یک انسان و یک پدر نیست، بلکه در ماورای تعدد پدیده‌ها مظهر اصل وحدت است.» (همان، ۹۷) بهبهانی نیز در لابه لای اشعارش همیشه به ذکر یاد خدا می‌پردازد. وی در شعر "اذان" پس از تشبیهات زیبا از طبیعت و مسجد در پایان به توصیف خدا می‌پردازد و او را سر چشمه همه خوبی، پاک‌ی و نور می‌داند:

این صدا پیغام مهر و دوستی است / قاصد آرامش و صلح و صفاست / گوید: «ای مردم! به جز «او» کیست؟ کیست / آن که می‌جوید و پنهان در شماست؟ / هر چه خوبی، هر چه پاک‌ی، هر چه نور / اوست / آری اوست / آری او / خداست.

(بهبهانی، ۱۳۹۴: ۱۴۸)

ویا در شعر "گفت پروردگار است این" شریک وانباز را از خدا دور می‌کند وبا دیده نور الهی از گمراهی نجات پیدا می‌کند:

گفت پروردگار است این	مهترتا از افق سر زد
چون فروشد به تاریکی	حکمتش رای دیگر زد
دیده را نور آگاهی	می‌رهاند ز گمراهی
ورنه بس نادرست آمد	رای سستی که داور زد

(همان، ۹۷۷)

ویا در شعر "سارا ومن" که دوگانگی وشرک را از میان بر می‌دارد وهمراه با سارا دست به دعا برمی‌دارد وخدای را از میان کثرت به وحدت می‌کشاند وعشقتش را با دعا به او نثار می‌کند:

سارا بیا دعامان را / با صددهان یکی سازیم / کز آن هزار ویک نامش / "یک" را اراده خواهی کرد.

او دست خود به من بخشید / من چشم خود به او دادم / من دست بر خدا بردم / او بر خدا نگاهی کرد.

(همان، ۱۰۹۹)

۲-۱ عشق مادرانه

مهر ومحبت مادرانه اصیل‌ترین عاطفه زنانه است که فرهنگ مردسالار نیز همواره آن را ستایش کرده واعتبار زنان در طول تاریخ به واسطه این عاطفه به رسمیت شناخته شده است. «روابط مادر وفرزند، به خلاف عشق برادرانه وعشق زن ومرد که عشق برابرهاست، به سبب ماهیت خاصی که دارد مبتنی بر نابرابری است. یکی به همه یاری‌ها نیاز دارد ودیگری همه آن یاری‌ها را فراهم می‌آورد.» (فروم، ۱۳۸۸: ۷۱) در مجموع می‌توان گفت که عشق مادرانه یکی از بهترین عشق‌ها ومقدس‌ترین پیوندها می‌باشد. در این میان بهبهانی نیز حس مادرانه ودریافت عاطفی‌اش حتی در اشعار سیاسی واجتماعی وی نیز نمود پیدا کرده است. «مادر شدن نه تنها دایره واژگانم را، بلکه طرز تفکرم را، احساسم را، نگاهم را به زندگی وعشق به مردم را تغییر داد. مرا از خودم بیرون کشید وبه دیگران پیوست. حس می‌کنم همه آدمیان را از خوب وبد من زاده‌ام.» (بهبهانی، ۱۳۷۸: ۱۲) سیمین از زندگی زناشویی خود راضی نبود، اما به خاطر عشق به فرزندان‌ش ماندن را به رفتن ترجیح می‌دهد، هرچند که این ماندن او را از درون می‌سوزاند:

اما اگر صدبارم	مادر بزاید از نو
من خود همین خواهم شد	همواره در نوزایی:



در نوجوانی، مادر
با مهر فرزندان، خوش

هنگام پیری، مادر
با قهرشان سودایی

(دیوان، ۱۳۹۴: ۱۰۹۴)

او مادری است که رنج زندگی را تحمل می‌کند و همین که کودکانش او را در آغوش می‌گیرند و می‌بوسند برایش کافیسست و "بار گران زندگی" را با "منت بر دوش می‌کشد" که "بر شانه دگران نیفتد" (همان، ۷۳) همین طور در شعر "در آشیان" که به شکل تمثیلی از زبان کبوتر مادری است که به خاطر جوجه‌هایش خاموشی پیشه کرده و گرچه زمانی "نغمه‌های دل‌نواز" می‌خوانده و "بر سریر شاخه‌ها" جای داشته، اکنون پس از رنج بسیار، جوجه‌هایی یافته و بر آن‌ها مهر گسترده و "تاب و توانش" از آن‌هاست. (همان، ۳۶۲) به عبارت دیگر عشق مادرانه، عشقی نابرابر در بین دو فرد است، زیرا کودک ناتوان و وابسته به مادر است و برای این که رشد کند باید به طور فزاینده‌ای مستقل شود تا جایی که دیگر نیاز به مادر نداشته باشد. «رابطه بین مادر فرزندی متناقض و به مفهوم دیگر مصیبت‌بار و غم‌انگیز است.» (فروم، ۱۳۹۴: ۵۸)

بخشی از اشعار سیمین به بیان احساسات کودکان فقیر در جامعه اختصاص دارد و مادران که درد فقر را با همه ذرات وجود خود می‌کشند، از دید شاعر مخفی نمی‌مانند. زن فقیر و مادری که قادر به برآوردن خواسته‌های کودکانه فرزندش نیست، در اشعار سیمین چهره آشنایی است:

کودک روانه از پی بود	نق نق کنان که من پسته
پول از کجا بیارم من	زن ناله کرد آهسته
یک سیر پسته صد تومان	نوشابه بستنی سرسام
اندیشه کرد زن با خود	از رنج زندگی خسته

(دیوان، ۱۳۹۴: ۸۸۸)

سیمین به نقش مادر زیاد توجه دارد، زیرا او صاحب سه فرزند است و علاوه بر آن به اقتضای شغل معلمی خود، نسبت به شاگردانش حس مادرانه داشته است:

با مکتب و دخترانم	بود الفتی مادرانه
گویی نه آنان سبق خوان	گویی نه من اوستادم

(همان، ۱۰۰۶)

اما جلوه اجتماعی مضامین مادرانه در شعر بهیچانی، آن را واجد ارزش بسیاری کرده و سبب خلق صحنه‌هایی تاثیرگذار در شعر فارسی شده است. از جمله این شعرها، می‌توان به شعر "من زاده ام اینان را" وصف جوانان جانبازی است که سرخوشانه با یکدیگر می‌روند و بستنی می‌خورند، شاعر با دنبال کردن آنان، افکار مادرانه خود را شرح می‌دهد، اشاره کرد:

شادی کنان می‌رفتند	با چرخ اهدایی‌شان
یک جو نبود از عالم	پروای بی‌پایی‌شان
شوخی کنان می‌گفتند	طنز و متل با شادی
برف درون می‌شد آب	در هُرم برنایی‌شان
در هُرم برنایی‌شان	در خاطر می‌بالد
رویای نوزادی‌شان،	لبخند رویایی‌شان
در چشم من می‌جنبید	گهواره خردی‌شان
در گوش من می‌پیچید	آهنگ لالایی‌شان

(همان، ۸۷۹)

هم چنین شعری که در وصف مردی است که یک پا ندارد و دیدن وی «شاعری حساس و نوع دوست چنان موثر افتاده که تصویر وی را به صورت نمادی از نسل او و ایثارگرانی نظیر او در شعر خویش جاودانه ثبت کرده است.» (یوسفی، ۱۳۷۱: ۷۵۶)

شلوار تا خورده دارد، مردی که یک پا ندارد	خشم است و آتش نگاهش، یعنی تماشا ندارد
رخساره می‌تابم از او، اما به چشم نشسته	بس نوجوان است و شاید، از بیست بالا ندارد
بادا که چون من مبادا، چل سال رنجش پس از این	خود گرچه رنج است بودن، "بادا مبادا" ندارد

(بهبهانی، ۱۳۹۴: ۱۰۵۹)

«زن فقط وقتی می‌تواند واقعاً دوستدار کودکش باشد که بتواند عشق بورزد، وقتی که بتواند همسرش، کودکان دیگر، بیگانگان و همه انسان‌ها را دوست بدارد.» (فروم، ۱۳۸۸: ۷۴) سیمین در چند قطعه، رنج مادرانی که فرزند خود را از دست داده اند، به شکلی تاثیرگذار ترسیم کرده است. زیباترین اشعار از این دست، شعر "گردن آویز" است که توصیف مادری است که فرزندش را در جنگ تحمیلی از دست داده است:

دیوانه، پاک دیوانه	با خلق و خویش بیگانه
گیرم جهان را برد آب	او خوابش از جهان برده
بی اختیار و بی مقصد	با باد رفته این خاشاک

(بهبهانی، ۱۳۹۴: ۸۷۰)

یکی از زیباترین و اساسی‌ترین نوع عشق، عشق برادرانه است. «عشق برادرانه همان احساس مسئولیت، دلسوزی، احترام و شناختن همه انسان‌ها و آرزوی بهتر کردن زندگی دیگران است.» (فروم، ۱۳۸۸: ۶۷) در عشق برادرانه احساس پیوند با همه انسان‌ها وجود دارد. احساس همدردی مشترک و احساس انسان با همه یگانگی. عشق برادرانه بر این احساس مبتنی است که ما همه یکی هستیم. اختلاف ذوق، هوش و دانش در مقابل هویت مشترک انسانی که به همه افراد عمومیت دارد، اختلافی ناچیز به شمار می‌رود. اگر فقط ظاهر انسان‌ها را در نظر بگیریم تنها تفاوت‌ها؛ یعنی چیزهایی را خواهیم دید که ما را از هم جدا می‌کنند. ولی اگر به درون انسان‌ها راه یابیم این هویت مشترک انسانی را خواهیم یافت. این پیوستگی از درون به درون - به جای پیوستگی از ظاهر به ظاهر - پیوستگی مرکزی است. «عشق برادرانه عشق افراد برابر است. ناتوانی حالتی گذراست. توانایی ایستادن و با پاهای خود راه رفتن در انسان‌ها مشترک است و دائمی. با وجود این عشق به ناتوانان، عشق به فقرا و بیگانگان شروع عشق برادرانه است. گوشت و خون خود را دوست داشتن کار فوق العاده‌ای نیست. حیوانات نیز بچه‌های خود را دوست دارند. شخص ناتوان نیز ارباب خود را دوست دارد. فقط در کسانی که نفع و قصدی وجود ندارد، شکفتن عشق آغاز می‌شود.» (همان، ۶۹) مولانا عشق برادرانه را در چنین بیان می‌کند:

ای عشق برادرانه پیش آ	بگذار سلام سرسری را
ای ساقی روح از در حق	مگذار حق برادری را
ای نوح زمانه هین روان کن	این کشتی طبع لنگری را
ای نایب مصطفی بگردان	آن ساغر زفت کوثری را
پیغام ز نفخ صور داری	بگشای لب پیمبری را

(مولانا، ۱۳۷۰: ۲۶۳)

سیمین بهبهانی به افراد اطراف خودش عشق می‌ورزد و حتی کسانی را که هیچ نفع و قصدی برای او ندارند را با عشق برادرانه و برابانه‌اش توصیف و ستایش می‌کند. عشق برادرانه وی به فقرا، یتیمان، بیچارگان و حتی افراد سرشناس و شاعران مشهوری که برای آن‌ها حادثه و یا اتفاقی افتاده است، را شامل می‌شود و به همدردی با آنان می‌پردازد. وی حتی در غم عزیزان و دوستان خودش را شریک می‌داند و عشق خود را با حزن و اندوه در لابه‌لای اشعارش به نمایش می‌گذارد. برای مثال شعر زیر که برای سیروس طاهباز سروده است:

با گلوگاه سرخ بخوان	ای کبوتر که شعر منی
وقت پرواز می‌رسد	گرچه پر بسته رسی

(بهبهانی، ۱۳۹۴: ۱۰۵۷)

شب‌های با دوست بودن، تا صبح خواندن، سرودن

کو دیگر آن شاد خواری	کو دیگر آن انجمن‌ها
نادر، خوبی، سایه، لعبت،	رویا، رضا، وان دگرها
خالی‌ست این باغ وبستان	زان سروها، نارون‌ها
رفتند یاران یکدل	هریک به سویی ز دنیا
آزاده پرهیز دارد	از گیر و بند رسن‌ها

(همان، ۱۰۸۳)

این همان عشق بارور است که اگر به سوی برابری‌ها متوجه شود، عشق برادرانه نامیده می‌شود. «عشق برادرانه متوجه فرزند یا اشخاصی است که نیاز به یاری ما دارند.» (فروم، ۱۳۹۴: ۵۸)

غم عزیزان و دوستان	- یکی به غربت یکی به بند-
چنین نفس‌گیر، مانده دیر	چو بار سنگین به گردهام
نه یک، نه دو، بل که بارها	به سوگ یاران نشستام
زخیل مژگان به پشت دست	سرشک خونین ستردهام

(بهبهانی، ۱۳۹۴: ۱۰۹۵)

علاوه بر این اشعاری را که برای بیماری احمد شاملو، درگذشت تختی و حمید مصدق سروده است، می‌توان در زمره اشعار عشق برادرانه‌اش جا داد.

۴-۱ عشق به خود

برای دوست داشتن دیگران باید ابتدا فرد خودش را دوست داشته باشد. هنگامی که کسی خودش را دوست ندارد ولی دیگران را دوست بدارد، معنی عشق را نمی‌داند. این موضوع با خودخواهی فرق دارد. خودخواهی به معنای آن است که به دنبال برآوردن خواسته‌های خود باشیم بدون این که آن‌ها مفید و مناسب باشند یا منجر به محترم شدن ما شوند. «باید خود را به اندازه دیگری دوست بداریم. قبول زندگی خود، سعادت، رشد و آزادی خویش ریشه‌هایشان در استعداد مهرورزیدن آبیاری می‌شود؛ یعنی منوط هستند به دلسوزی، احترام، حس مسئولیت و دانایی. فردی که قادر است عشق بورزد، و عشق‌ورزی‌اش با باروری همراه است، خودش را نیز دوست دارد، کسی که فقط بتواند دیگران را دوست بدارد، اصلاً معنی عشق را نمی‌داند.» (فروم، ۱۳۸۸: ۸۵) سیمین بهبهانی درباره عشق به خود چنین می‌گوید:

دم مزن از من وتویی	شکوه مکن از این دویی
آن که بجاست خود تویی	وان چه سزاست خود منم

(بهبهانی، ۱۳۹۴: ۸۵۰)

و در جای دیگر سیمین خود را با عنوان "من" خطاب می‌کند هر چند این "من" با همه مهربان و بخشنده بوده است، اما اکنون مورد بی‌مهری و بی‌توجهی قرار گرفته است. این شعر که با عنوان "بیرون ز خطی ای "من"!" است، عشق به خود و دیگران را به طور واضح شاهدهیم:

دیگر نمی‌خواهندت	بیرون ز خطی ای "من"!
حتی سه تن فرزندت	حتی جگر بندانت
یک نخل بخشش بودی	ای "من" که جان فرسودی!
یا خیل خویشاوندت	با مردم بیگانه

(همان، ۹۸۵)

گاهی دوست داشتن بیش از حد خود، باعث به وجود آمدن خودشیفتگی می‌شود. «افراد مبتلا به اختلال شخصیت خودشیفته با احساس عمیق، اهمیت شخصی، احساسات خودبزرگ‌بینی و به نوعی بی‌نظیر بودن مشخص هستند.» (سادوک، ۱۳۸۸: ۴۹۵/۲) «مهم‌ترین ویژگی اختلال شخصیت خودشیفته احساس زننده خود و الایبینی است. ویژگی‌های این اختلال عبارتند از: خودشیفتگی مداوم، خیال‌پردازی درباره موفقیت نامحدود، قدرت و زیبایی، نیازهای خودنمایی برای تحسین شدن، استفاده از معیارهای مطلوب‌تر برای ارزیابی خود تا برای قضاوت کردن درباره دیگران. انتقاد، بی‌تفاوتی دیگران و تهدید شدن عزت نفس، با پاسخ‌های اغراق آمیز خشم، شرم، سرافکنندگی، یا بیهودگی مواجه می‌شوند.» (روزنهان، ۱۳۸۲: ۳۵۴/۲۸) اریک فروم عشق به خود را مخالف با خودپرستی می‌داند. «خودپرستی یک علاقه حریصانه به خویشتن است که نتیجه فقدان عشق اصیل به خود است.» (فروم، ۱۳۹۴: ۵۷) عشق انسان را آن چنان به دیگری پیوند می‌دهد که به نظر می‌رسد فردیت، زایل شده و از بین رفته است. فروم خودشیفتگی را در دو عنوان فردی و اجتماعی بررسی کرده است:

الف) خودشیفتگی فردی: «یکی از کشفیات نافع و جامع فروید نظریه خودشیفتگی اوست و از آن برای فهم پدیدارهایی چون روان‌پریشی، عشق، اضطراب، اخسا (ترس از اختگی) حسد، سادیسم و هم‌چنین درک پدیدارهای جمعی از قبیل آمادگی طبقات ستم‌دیده برای وفاداری نسبت به فرمانروایان خویش سود می‌جوید.» (فروم، ۱۳۸۷: ۶۸) علل به وجود آمدن خودشیفتگی را می‌توان چنین شرح داد: «اگر والدین کودک، خود دچار تثبیت‌های خودشیفته‌وار و بنابراین سخت ناهمدل و غیرقابل اعتماد باشند، یا کودک ناگهان از والد یا جانشین والد جدا شود یا عمیقاً از آن‌ها سرخورده گردد، موجب انواع اختلالات روانی می‌گردد.» (وولف، ۱۳۸۶: ۴۹۵) هرچند که جنین به خود و مادرش، عشق می‌ورزد و این تعلق خاطر اسباب زندگی وی را فراهم می‌آورد، ولی در نهایت توسط مرگ به کاهش نیروهای معنوی تبدیل می‌شود. «پس به این پی آمد متناقض

می‌رسیم که خودشیفتگی، هم برای بقا ضروری است و هم تهدید برای آن به حساب می‌آید. «(فروم، ۱۳۸۷: ۸۴)

خودشیفتگی فردی در شعر شاعران کلاسیک بسیار به چشم می‌خورد؛ مانند خودستایی و برتری جویی‌های شعری بر رقبا. ولی آنچه که ما را به تعجب وامی‌دارد این است که نمود خودشیفتگی فردی، در شعر سیمین چندان عمیق نیست. شعر وی از خودشیفتگی فردی تهی است و در مقابل وبه خاطر اصلاح خوی زشت خودشیفتگی فردی، به تعویض آن با خودشیفتگی اجتماعی پرداخته است.

(ب) خود شیفتگی اجتماعی:

در خودشیفتگی اجتماعی، گروه به جای فرد در نظر گرفته می‌شود: «در مورد آسیب شناسی خودشیفتگی گروهی، بسان خودشیفتگی فردی، آشکارترین و شایع‌ترین عارضه، فقدان عینیت و قضاوت معقول است. واکنش جریحه‌دار شدن خودشیفتگی گروه، همان خشم [صور گوناگون خشونت] است. خوار شمردن نمادهای خودشیفتگی گروهی غالباً خشمی تا سرحد جنون آفریده است.» (فروم، ۱۳۸۷: ۱۰۰) یونگ در کتاب " روان شناسی ودین " می‌گوید: «تغییری که از هجوم نیروهای دسته جمعی در اخلاق انسان حاصل می‌شود شگفت انگیز است. یک شخص مهربان و معقول ممکن است مبدل به یک دیوانه یا یک جانور درنده شود. در حقیقت یک مرض روحی کافی است تا قدرتی را به وجود آورد که دفع آن با وسایل معقول ممکن نباشد. در حماسه بابلی گیلگمش، وقتی تکبر و بلندپروازی گیلگمش خدایان را تحریک می‌کند، این‌ها مردی را ایجاد و خلق می‌کنند که در قدرت با او برابری کند تا به این وسیله به جاه طلبی ناشایست او خاتمه دهند.» (یونگ الف، ۱۳۹۰: ۱۶-۱۴) سیمین بهبهانی در حادثه کشتار انقلابیون سروده است:

سازش می‌پسندید با هیچ بهانه
از ریشه ببرید آن دست که در باغ
کز خون شهیدان رودی است روانه
می‌کند شکوفه می‌سوخند جوانه

(بهبهانی، ۱۳۹۴: ۵۹۱)

یادآوری مظلومیت گروهی، تعدی ظالم، شهادت هم‌کیشان، برای رویارویی با ظلم، از ابزار قیام است. اگر گروه پس از اتمام انقلاب، و پس از رسیدن به پیروزی، در هیجان حاصل از خودشیفتگی - که برای قیام ضروری بود- بماند، قضاوت معقول برای ایجاد آرامش و تعالی صورت نمی‌پذیرد. به طور خلاصه، اجتماع، جنگ و کشتار را برای دفاع، مقدس می‌داند و پس از دریافت استقلال، جنگ و خشونت مغل تعالی است.

«آدمی با رها کردن کامل خودشیفتگی فردی و گروهی به بلوغ یا پختگی کامل دست می‌یابد. این هدف پرورش روان که با اصطلاح روان‌شناسی بیان شده است، در اصل همان است که پیشوایان بزرگ روحانی نوع بشر با کلام دینی - روحانی آن را بیان داشته اند.» (فروم، ۱۳۸۷: ۱۰۶). یونگ در کتاب " روان شناسی وکیمیایگری " در مورد روان خودآگاهی که تنها در خود دیدن محدود شده است، می‌گوید: «خودآگاهی متورم

همیشه خود مرکز بین و نسبت به همه چیز جز وجود خودش ناآگاه است؛ یعنی قادر به عبرت گرفتن از گذشته نیست و توان درک وقایع عصر خویش را ندارد و نیز نمی‌تواند در مورد آینده نتیجه‌گیری درست کند. « (یونگ ب، ۱۳۹۰: ۶۵۰). مولانا در این باره می‌گوید:

بی حس و بی‌گوش و بی‌فکرت شوید
تا به گفت و گوی بیداری دری
تا خطاب ارجعی را بشنوید
تو ز گفت خواب، بویی کی بری
(مولانا، ۱۳۸۰: ۴۰/۱)

بهبهانی درباره خودشیفتگی فردی و جمعی، می‌گوید:

گویدم که به تندی، دم بی وطنان کن
من کلاله مهرم سربه سر همه گیتی
بی وطن‌تری از خود گویمش که نجویم
مرز و بوم و دیارم شهر و خانه و کویم
(بهبهانی، ۱۳۹۴: ۵۷۹)

عامل خودشیفتگی، او را به کینه تشویق می‌کند:

گویدم که: به کین شو، خیز و راه عدو زن
گویمش که: نباشد غیر کینه عدویم
(همان، ۵۷۹)

شاعر در انتظار فروافتادن واژه‌های جنگ و کینه و کمان و دود، ازواژه نامه روزگار است. او خودشیفتگی فردی و اجتماعی را با خودشیفتگی جهانی معاوضه کرده است:

من نسیم بهشتم هرکجا که گذشتم
تا ز ساغر سیمین مست باده عشقم
مهربانی دستی مست درگشوده به رویم
دیگر از چه فریبی با شکسته سبویم
(همان، ۵۸۰)

«بهبهانی در این شعر، موازی باگفته فروم، موضع شیفتگی را از فرد و نژاد و ملت و مذهب به نوع بشر تغییر داده است.» (دهقان، ۱۳۹۳: ۸۴) فروم اعتقاد داشت که «آسان‌ترین راه مقابله با آسیب‌های خودشیفتگی که منجر به فاجعه‌های بشری و اجتماعی می‌شود تغییر موضوع آن است.» (فروم، ۱۳۸۷: ۱۰۷) حقیقت این است که راه عشق، مانند مو باریک است و رونده آن باید سبکبار باشد. «در شرایطی که انسان از طریق توانمندی‌هایش با جهان عینی ارتباط برقرار می‌کند، جهان خارج برای او واقعی می‌شود و در واقع فقط عشق است که انسان را چنان می‌سازد که حقیقتاً به واقعیت جهان عینی خارج از خودش باور بیاورد.» (فروم، ۱۳۸۶: ۵۲) انسان باید از خود رها شده باشد تا بتواند در مسیر عشق گام نهد:

ای اشک، نقش عشق وی از جان من بشوی
می نوشمت- به عشق قسم- ای شرنگ غم

شاید ز راه لطف، خطاپوش من شوی
کز دست او اگر برسی، نوش من شوی

(بهبهانی، ۱۳۹۴: ۱۵۱)

خودشیفتگی اجتماعی، اگر با خشونت‌های کنترل شده همراه باشد و حتی در مقام دفاع از ملیت، به خشونت و اکنشی تبدیل شود، از نشانه‌های تعالی جامعه است ولی اگر به خشونت‌های سادیسمی بی انجامد، در خدمت تباهی است. اریک فروم معتقد است غلبه بر خودشیفتگی‌های افراطی از اساسی‌ترین شرایط لازم برای عشق‌ورزی است. انسان خودشیفته تنها داشته‌های خود را حقیقی فرض می‌کند و حاضر نیست پدیده‌های دنیای خارج را که خود مالک آن‌ها نیست یا فایده‌ای برایش ندارد، به رسمیت بشناسد. وجود عشق واقعی تا حد زیادی نیازمند رهایی از خود شیفتگی‌هاست، چرا که چنین عشقی تنها با فروتنی کامل و خرد محوری که جدایی‌ناپذیرند همراه خواهد بود. (فروم، ۱۳۸۸: ۱۵۲-۱۵۴) بهبهانی جهان را به برابری دعوت کرده، نشانه‌های تعالی را با استفاده از عشق جهانی و انسانی تقویت نموده است و شعرش رفته رفته که شاعر به امروز نزدیک می‌شود، از مرگ و ناامیدی خالی‌تر و از زندگی و عشق به خود و جامعه، انباشته‌تر می‌کند.

۵-۱ عشق به جنس مخالف

مجموعه اشعار اولیه بهبهانی مانند جای پا، چلچراغ و مرمر به لحاظ زبان و جوهره شعری سطحی است و شاعر در آن نگاهی اجتماعی اما سطحی و شعاری دارد، اما اندک اندک راه خود را می‌یابد. وی شرایط اجتماعی را در موقعیت نامناسب زنان موثر و مقصر می‌داند. «برابری زن و مرد ایرانی نیازمند آگاهی ذهنی و تعدیل و تدوین پاره‌ای قوانین تازه است و این امر چنان چه حسن نیت وجود داشته باشد دور از دسترس نیست. اگر در جامعه ای شرایط نامساعدی حکم‌فرما باشد، گمان می‌کنم که زن و مرد هر دو به یکسان و به یک اندازه گرفتار رنج باشند. دلیلی نیست که زنان را مظلوم‌تر و ستم کشیده‌تر قلمداد کنیم. به هر صورت من مردان را محکوم نمی‌کنم. گناهی اگر هست از جهت قوانین و سنت‌ها و طرز تربیت افراد است و گمان ندارم که مردان ذاتاً بدخواه یا دشمن زنان باشند.» (ابومحبوب، ۱۳۸۲: ۶۱) وی در جای دیگری گوید: «من معتقدم زن می‌تواند کشتی شکسته را به نجات برساند و معتقدم که مظلوم نیست، در هم شکسته و خرد نیست. به همان اندازه که از ظالم نفرت دارم از مظلوم هم نفرت دارم. من چون زن هستم، هر نوع قبول ستم را از سوی زن گناه نابخشودنی او می‌دانم و هرگونه دل‌سوزی و ترحم را بر او توهین مستقیم به شمار می‌آورم. مردی که به زن ستم روا دارد، بیمار است و زنی که این ستم را تاب بیاورد بیمارتر.» (بهفر، ۱۳۸۱: ۱۵۷) زن در شعر سیمین چهره‌های متعدد و جلوه‌های متنوع دارد. زنان خوب و بد وجود دارند، زنی که تحمل هوویش را ندارد زهر در آب می‌ریزد تا یا هوویش بمیرد یا شوهرش و در نهایت بدشانسی، کودک نوزادش آن را می‌نوشد و زن ناله‌کنان به دنبال چاره می‌گردد. این سرانجام، حاصل بی‌وفایی و بی‌رحمی است:

امشب از آزار کژدم سیرتان
گفتمت "زن" لیک تو زن نیستی

سوی تو، ای زن! پناه آورده‌ام
رو سوی مار سیاه آورده‌ام

(دیوان، ۱۳۹۴: ۴۱)

عشق به جنس مخالف را می‌توان به عشق متقابل، عشق جنسی و تسلیم و رضای عاشق در برابر معشوق تقسیم کرد.

الف) عشق متقابل: آرزوی وصال و رسیدن به معشوق از دیرباز در میان تمام جوامع مرسوم بوده است. «قرار دادن زن و مرد در دو قطب جنسی مختلف انسان را به جست و جوی پیوندی مشخص؛ یعنی وصل با جنس مخالف سوق می‌دهد. « (فروم، ۱۳۸۸: ۴۸) کشش این دو قطب علاوه بر این باعث نوزایی و آفرینش جدیدی می‌شود که ناشی از رابطه متقابل بین زن و مرد است. اصل رابطه و کشش بین دو قطب نه تنها در میان زن و مرد بلکه در طبیعت نیز مانند تمایل زمین به باران، آسمان وزمین، شب و روز، تاریکی و روشنایی و غیره شاهد هستیم. این نظریه را مولانا جلال الدین رومی به زیبایی بیان می‌کند:

هیچ عاشق خود نباشد وصل جو	که نه معشوقش بود جویای او
لیک عشق عاشقان تن زه کند	عشق معشوقان خوش و فربه کند
ون درین دل برق مهر دوست جست	اندر آن دل دوستی می‌دان که هست
در دل تو مهر حق چون شد دو تو	هست حق را بی‌گمانی مهر تو
تشنه می‌نالد که ای آب گوار	آب هم نالد که کو آن آب خوار

(مولانا، ۱۳۸۰: ۲۸۳)

سیمین رابطه بین زنان و مردان را، رابطه‌ای مبتنی بر تفاهم می‌پسندد. هنگامی که دربارهٔ مردسالاری و نحوه انعکاس آن در آثار سیمین از او پرسیده می‌شود، می‌گوید: «من هیچ سالاری را قبول ندارم خواه زن خواه مرد. سالار من عشق است. انسانیت است. روابط زن و مرد در نوشته‌های من به همان اندازه نقش دارد که روابط انسان با انسان و روابط انسان با جهان پیرامون. اگر در موردی از روابط زن و مرد لازم باشد که تحلیلی خاص داشته باشم این کار را می‌کنم. همان طور که در روابط دو مرد با هم یا دو زن با هم. برای من روابط زن و مرد بیش از سایر روابط قابل تامل نیست. « (ابومحسوب، ۱۳۸۲: ۶۲) وی از همدلی و همراهی زن و مرد سخن می‌گوید و خود را یار مبارزه مرد می‌داند:

هم دوش نیز هستم وهم گام وهم طریق	تنها گمان مدار که هم‌بسترت شدم
یک دست بوده‌ای تو و یک دست بی‌صداست	دست دگر به پیکر نام‌آورت شدم
دیگر تو در مبارزه بی‌یار نیستی	یار ظریف و یاور سیمین برت شدم

(دیوان، ۱۳۹۴: ۳۷۸)

در شعر "عروسک فروشی" که درنگی بر زندگی خصوصی اوست، از هر دو مرد زندگیش یاد می‌کند: زندگی اولش را "بستر بی‌تمنا" می‌نامد و همسر دومش را "همگام و همراه همسر" که یادش فراموش شدنی، نیست:

در بستری بی‌تمنا	بیگانه وار اوفتادم
تا کودکانم برآمد	زیباتر از هر عروسک
با تلخ و شیرین هستی	امضا به تسلیم دادم
وان عشق و آغوش دیگر	هم‌گام و همراه و هم‌سر
گیرم شدش خاک بستر	بیرون ز خاطر مبادم

(همان، ۱۰۰۵)

کولی که در شعر سیمین کاربردی نمادین دارد، از نمادهای بارزی است که وی در جهت برون داد روح عاشق خود به کار می‌گیرد. کولی می‌تواند خود شاعر و معشوق او باشد که در میان آن همه ظواهر دنیا، تنها عشق را برگزیده‌اند:

کولی به حرمت بودن باید ترانه بخوانی

شاید پیام حضوری تا گوش‌ها برسانی

(همان، ۳۰۷)

اشکال گونه‌گون زن همه در یک صفت مشترک‌اند و این صفت مشترک عشق متقابل در زندگی است که پیوسته در تلاش هستند که آن را در کنار مرد خود خردمندانه و استوارانه در مسیر زندگی طی کنند. «اگرچه در طی این مسیر پر نشیب و فراز مشکلات فراوان به آنان روی می‌نماید اما زن در هر هیاتی و هویتی، احساسات ناب و انسانی خویش را حفظ می‌کند و تمام توجه اش را به آینده ای روشن متمرکز کرده است.» (ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۸۰) در مجموع سیمین ویژگی‌ها و خصایل انسانی را در انحصار یک جنس یا گروهی خاص از مردمان نمی‌داند. او می‌خواهد زن و مرد را بیرون از قفس تنگ تعاریف زنانگی و مردانگی ببیند و بشناسد. به همین دلیل نیک و بد، زشتی و زیبایی، داد و بی‌داد، دوستی و دشمنی، وفا و پیمان شکنی زن و مرد را در کنار یکدیگر گنجانده است.

ب) عشق جنسی: عشق جنسی برخلاف عشق برادرانه یا مادرانه است. عشق برادرانه و مادرانه عشق افراد برابر است، اما عشق جنسی برخلاف آن‌هاست. «ادبیات اروتیک، گونه‌ای از ادبیات است که در آن تاکید خاصی بر عشق جسمانی و جنبه‌های جنسی عشق نهاده می‌شود. مرز تمیز بین هرزه‌نگاری و ادبیات اروتیک دقیقاً روشن نیست و بستگی به نظر خواننده یا منتقدان دارد. این نوسان هنگام تشخیص آثاری که واجد این دو ویژگی هستند، شدت بیشتری می‌گیرد؛ اما مسلم آن است که در هرزه‌نگاری، قصد تحریک میل جنسی خواننده یا بیننده نقش اصلی را ایفا می‌کند اما در ادبیات اروتیک هدف اصلی پدید آوردن اثری با ارزش‌های زیباشناختی است.» (شریفی، ۱۳۸۷: ۹۹-۱۰۰) بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در آثار ادبی اندک اندک حضور معشوق عرفانی کمتر می‌شود. «در این دوره چهره معشوق آشکارتر و مشخص‌تر شده و شاعران از معشوق دست نیافتنی‌گریزان شدند و به مسائل ملموس‌تری درباره عشق و روابط عاشقانه میان دو انسان روی آوردند، و آن را در شعر خود بازتاب دادند.

به تعبیر شفيعی کدکنی، معشوق این دوره مربوط به زندگی بورژوازی است، معشوق، معشوقی است که با عاشق در کافه می‌نشیند و قرار روز آینده را می‌گذارد. « (زرقانی، ۱۳۷۸: ۶۲-۶۳) بهبهانی از قوانین و سنت‌ها محتاطانه پا بیرون می‌نهد و در بیان احساسات خود گرچه گاهی صراحت دارد، ولی رویکرد عصیان‌گرایانه‌ای در پیش نمی‌گیرد:

شب چون هوای بوسه و آغوش می‌کنی	دزدانه جام یاد مرا نوش می‌کنی
عریان ز راه می‌رسم و پیکر مرا	پنهان به بوسه‌های گنه جوش می‌کنی

(دیوان، ۱۳۹۴: ۳۰۲)

سیمین از احساسات زنانه بسیار سخن می‌گوید؛ احساساتی که گاه تلاش برای پنهان کردنش داشته اما نتوانسته است آن را پنهان نگه دارد. شعر زیر نمونه‌ای از تعارض درونی اوست. وی پس از توصیفاتی اروتیک چنین می‌گوید:

باغی پر از نوازشم من	سر تا به پای خواهش من
یک دشت بوسه غنچه غنچه	سر می‌زند ز گلشن من
انگار باغ مهرگانی	آغوش پربهار دارد
هنگام را نمی‌شناسد	هنگامه شکفتن من

(همان، ۸۵۹)

اریک فروم دربارهٔ عشق جنسی می‌گوید: «این عشق شوق فراوان به آمیزش کامل است به منظور حصول وصل با فردی دیگر. ماهیت این عشق طوری است که فقط به یک نفر محدود می‌شود و عمومی نیست، و چه بسا که فریبکارترین نوع عشق است.» (فروم، ۱۳۸۸: ۷۵) بهبهانی در جاهای دیگر احساسات خود را نسبت به معشوق مرد بدون پرده پوشی بیان می‌کند آن هم با زبان ولحنی زنانه که تا قبل از او و فروغ بسیار کم سابقه بوده است:

چون درخت فروردین پرشکوفه شد جانم	دامنی ز گل دارم بر چه کس بیفشانم
ای نسیم جان‌پرور امشب از برم بگذر	ورنه این چنین پر گل تا سحر نمی‌مانم
لاله‌وار خورشیدی در دلم شکوفا شد	صد بهار گرمی‌زا سر زد از زمستانم

(دیوان، ۱۳۹۴: ۲۹۶)

در عشق شهوانی سائق دیگری در کار است؛ آمیزش و پیوستگی با شخص دیگری. معمولاً از جنس مخالف، که آمیزش و یگانگی با وی مورد نظر است. (فروم، ۱۳۹۴: ۵۸۵) در اشعار بهبهانی شوق به پیوستگی و وصال با شخص دیگر کاملاً مشهود و بارز است.

ج) تسلیم و رضای عاشق در برابر معشوق: در اشعار سیمین بهبهانی، عاشق کاملاً سرسپرده و تسلیم معشوق است. عاشق در برابر عشق معشوق جان می‌دهد و گاهی فراتر از جان را نیز باید تقدیم معشوق کند:

در پای عشقم جان بده، جان چیست بیش از آن بده گر بنده فرمانبری، از جان پی فرمان برو
(دیوان، ۱۳۹۴: ۳۱۳)

در اشعار این بانوی غزل، رضا و تسلیم خالصانه در برابر یار یک قاعده کلی برای عاشق است و در این میان وفا، جفا، مهر و قهر معشوق یکسان و خواندن و راندنش برابر است و عاشق برای معشوق از تمام وجودش مایه می‌گذارد:

باز آن که فرمان می‌برم، عشق تو با جان می‌خرم آن را که می‌خواهی زمن، آن می‌کنم آن می‌کنم
(همان، ۳۵۲)

اریک فروم ضمن تحلیل انواع عشق می‌گوید: «دوست داشتن؛ یعنی تسلیم کامل عاشق در برابر معشوق تا بلکه بتواند عشق او را به دست آورد، عشق نهایت ایمان و اعتقاد است، بنابراین کسی که ایمانش کم است، از عشق نیز بهره‌ای نخواهد برد.» (فروم، ۱۳۸۸: ۱۶۲) سیمین در این باره می‌گوید:

سیمین ز درد کرده فراموش خویش را اما تو کی شود که فراموش من شوی
(دیوان، ۱۳۹۴: ۱۵۱)

اگرچه از دیدگاه روان‌شناسی عشق، همراه با تسلیم در برابر معشوق است، اما این تسلیم باید تا حدی باشد که شخصیت و یکپارچگی فرد صدمه نبیند. از همین رو، اریک فروم معتقد است که در عشق بارور، طرفین رابطه فردیت خود را حفظ می‌کنند و "خود" آدمی در عشق به دیگری جذب و گم نمی‌شود. در عشق بارور، "خود" به جای کاستن، گسترش و مجال شکفتن می‌یابد. انسان به احساس وابستگی می‌رسد، اما هویت و استقلالش را از دست نمی‌دهد. (شولتس، ۱۳۶۲: ۶۲) پرسشی که در این جا مطرح می‌شود، این است که آیا می‌توان هر پیوند ویژه ای را عشق نامید؟ در پاسخ به این پرسش فروم بین چند نوع پیوند تمایز قائل می‌شود؛ گاه ضعف فردیت منجر به ایجاد پیوندی می‌شود که در روان‌شناسی به عشق مازوخیسمی معروف است. در این نوع عشق، عاشق از این که معشوق او را خوار و حقیر کند یا حتی مورد ضرب و شتم جسمی قرار دهد، لذت می‌برد. نقطه مقابل مازوخیسم نیز سادیسم (دیگر آزاری) است. این دو مورد پیوندهایی هستند که به یکپارچگی نمی‌رسند (فروم، ۱۳۸۸: ۴۳-۴۲) در میان اشعار سیمین یک نمونه از سادیسم را در شعر "دیوانگی" شاهدیم. وی در ابتدای شعر از خداوند یاری می‌خواهد که یارش را مورد آزار و اذیت قرار دهد تا جایی که او را خوار و زار کند. این نفرت، همان عشقی است که ناامید شده است:

یارب مرا یاری بده، تا خوب آزارش کنم هجرش دهم زجرش دهم، خوارش کنم زارش کنم

(دیوان، ۱۳۹۴: ۳۰۰)

و در پایان این شعر دوباره می‌خواهد یارش را اسیر خود کند و با سوگندهای فراوان او را به دام خود اندازد و چون در این راه توفیق یافت، آزار و اذیت خودش را آغاز کند:

چون یار شد بار دگر، کوشم به آزار دگر
تا این دل دیوانه را، راضی ز آزارش کنم

(همان، ۳۰۱)

عشق بالغ، خلاف دو مورد یاد شده، نوعی پیوند همراه با حفظ یکپارچگی فردی است. از دید فروم «عشق سالم، انسان را یاری می‌دهد که بر احساس تنهایی و انزوای خود فایق آید و در عین حال خودش باشد و یکپارچگی وجودی خود را حفظ کند. در چنین عشقی اگر چه دو انسان با هم یکی می‌شوند، اما در عین حال هر یک، فردیت خود را حفظ می‌کنند.» (فروم، ۱۳۸۸: ۴۴) عشقی که سیمین در سراسر دیوانش از آن سخن می‌گوید بر مبنای چنین رابطه‌ی انسانی و عمیق پایه گذاری شده است و تنها در - یک مورد ذکر شده - شاهد نوعی دیگر آزاری هستیم.

نتیجه گیری

بهبهانی ویژگی‌ها و خصایص معشوق را در انحصار یک جنس یا گروه خاصی از مردمان نمی‌داند، او می‌خواهد زن و مرد را بیرون از قفس تنگ تعاریف زنانگی و مردانگی ببیند و بشناسد؛ از همین رو، نیک و بد، زشتی و زیبایی، وفا و پیمان شکنی زن و مرد را در کنار یکدیگر گنجانده است؛ بهبهانی به اعتبار زن بودنش، منظر و رویکردی زنانه در عاشقانه‌هایش دارد. عشق به خدا، عشق مادرانه، عشق به جنس مخالف، عشق اروتیک و عشق به خود در اشعارش به وضوح دیده می‌شود. او با تصرف کامل در بنیان غزل، به معشوق، روح و هویتی دوباره اهدا می‌کند و به زبان واحساس زنان، مجال سر برآوردن در عاشقانه‌ها و معشوق‌های مختلف می‌دهد. از ویژگی‌های خاص عاشقانه‌های سیمین، نسبت به دیگر شاعران زن، در حیطه غزل، این است که او جایگاه معشوق را از دیدگاه‌های مختلف در محتوای غزل کلاسیک بر هم زده است.

بهبهانی پیش از انقلاب دغدغه‌های او، دغدغه‌های یک زن نوین و نوآور بود و در عین حال، دغدغه‌هایش به فقر و حقوق زنان معطوف می‌شد. اما وی از خطی ز سرعت واز آتش و دشت ارژن و به خصوص کولی واره‌ها تبدیل به زنی شد که تمام ابعاد هستی یک زن ایرانی را بیان می‌کند. وی مادرانه و دلسوزانه برای همه زنان ایرانی، مردان، معلولان، مادران بی‌فرزند، دختران و نوادگان خود، دل می‌سوزاند و این همزاد پنداری و عشق مادرانه و برادرانه وی بود که او را به صحنه جهانی پرتاب کرد و ماندگاری به قدمت قرن‌های آینده به وی بخشید. وی حتی در اشعار عاشقانه اروتیکی خود، که در زمان خودش از تابوهای اجتماعی است، برای درد انسان‌هایی که در زیر تازیانه

استبداد و ستم سکوت اختیار کرده بودند، استفاده کرده است. در مجموع باید گفت که بین عشق به خدا، عشق مادر به فرزند، عشق برادرانه، عشق به جنس مخالف، و یا حتی عشق به نفس، فرق اساسی وجود ندارد؛ به عبارت دیگر ماهیت این عشق‌ها، همه یکی است و تنها موضوع‌شان متفاوت است. مشترکات بسیاری که بین دیدگاه سیمین و اریک فروم وجود دارد، بیانگر آن است که در اشعار سیمین غالباً سخن از عشق و معشوق زمینی است، چرا که در بررسی دیدگاه‌های روان‌شناسی امروز به مواردی که با عشق زمینی ارتباط دارد، پرداخته شده است. هم چنین این مشترکات از سویی می‌تواند بیانگر صداقت و واقع‌نگری سیمین در عشق‌ورزیدن و بیان آن در اشعارش باشد، از سوی دیگر نیز بیانگر پایداری و ثابت بودن ذات عشق طبیعی و سالم است، علی‌رغم تفاوت‌های ظاهری و فرعی که در دوره‌های مختلف در نگاه به عشق دیده می‌شود.

منابع

۱. قرآن.
۲. آرون، ریمون، ۱۳۷۶، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی.
۳. ابومحبوب، احمد، ۱۳۸۲، گهواره سبز افرا، زندگی و شعر سیمین بهبهانی، تهران، ثالث.
۴. براهنی، رضا، ۱۳۷۱، طلا در مس، چاپ دوم، تهران، انتشارات نویسنده.
۵. بهبهانی، سیمین، ۱۳۹۴، مجموعه اشعار، تهران، نگاه.
۶.، ۱۳۷۸، یاد بعضی نفرات، تهران، البرز.
۷. بهفر، مهری، ۱۳۸۱، عشق در گذرگاه‌های شب زده، چاپ اول، تهران، هیرمند.
۸. روزنهان، دیویدال و سلیگمن، ۱۳۸۲، آسیب روانی، مترجم یحیی سید محمدی، چاپ سوم، (ج ۲)، تهران، ارسباران.
۹. زرقانی، سید مهدی، ۱۳۷۸، چشم انداز شعر معاصر ایران، چاپ سوم، تهران، ثالث.
۱۰. سادوک، بنیامین و ویرجینیا سادوک، ۱۳۸۸، خلاصه روان‌پزشکی، ترجمه نصرت الله پور افکاری (ج ۲)، تهران، نشر آب.
۱۱. سعدی شیرازی، شیخ مصلح الدین، ۱۳۸۳، کلیات سعدی، به اهتمام بهالدین خرمشاهی با استفاده از نسخه محمدعلی فروغی، تهران، دوستان.
۱۲. شریفی، محمد، ۱۳۸۷، فرهنگ ادبیات فارسی، تهران، نشر نو.
۱۳. شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۷۵، صورخیال در شعر فارسی، چاپ ششم، تهران، انتشارات آگاه.
۱۴. شولتس، دوآن، ۱۳۶۲، روان‌شناسی کمال، ترجمه گیتی خوشدل، تهران، نشر نو.
۱۵. عاملی، بهالدین محمد حسین، ۱۳۸۸، دیوان شعر شیخ بهایی، تصحیح سعید نفیسی، تهران، زرین.
۱۶. غزالی، محمد بن محمد، ۱۳۹۲، احیاء علوم الدین، مترجم محمد خوارزمی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۷. فروم، اریک، ۱۳۹۴، جامعه سالم، ترجمه اکبر تبریزی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات بهجت.

- ۱۸.....۱۳۸۷، دل آدمی، ترجمه گیتی خوشدل، چاپ یازدهم، تهران، پیکان.
- ۱۹..... ۱۳۶۳، روان‌کاوی ودین، ترجمه آرسن نظریان، تهران، پویش.
- ۲۰..... ۱۳۸۶، سرشت راستین انسان، ترجمه فیروز جاوید، (ج ۲) تهران، اختران.
- ۲۱..... ۱۳۸۸، هنر عشق ورزیدن، ترجمه سمیه سادات آل حسینی، تهران، جاجرمی.
۲۲. کاشفی، محمدرضا، ۱۳۹۳، آیین مهرورزی، قم، بوستان کتاب.
۲۳. مولانا، جلال الدین محمد، ۱۳۷۰، دیوان شمس تبریزی، مقدمه و شرح حال فروزانفر، چاپ نهم، تهران، ناشر جاویدان.
- ۲۴..... ۱۳۸۰، مثنوی معنوی، ج ۲ براساس نسخه قونیه، قوام الدین خرمشاهی، چاپ پنجم، تهران، دوستان.
۲۵. وولف، دیوید، ۱۳۸۶، روان‌شناسی ودین، ترجمه محمد دهقانی، تهران، رشد.
۲۶. یوسفی، غلامحسین، ۱۳۷۱، چشمه روشن، تهران، انتشارات علمی.
۲۷. یونگ، کارل گوستاو، الف ۱۳۹۰، روان‌شناسی ودین، فواد روحانی، چاپ هفتم، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۲۸..... ب ۱۳۹۰، روان‌شناسی وکیمیایگری، پروین فرامرزی، چاپ دوم، مشهد، به نشر.
- مقالات:
۲۹. ابراهیمی، مختار (تابستان ۱۳۹۲) "گرایش فمینیستی در شعر سیمین بهبهانی" فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ. سال چهارم، شماره شانزدهم. صص ۶۹-۸۱.
۳۰. دهقان، علی (پاییز ۱۳۹۳) "نشانه‌های رشد وتباهی در شعر سیمین بهبهانی براساس نظریه اریک فروم" پژوهش‌های نقد ادبی وسبک‌شناسی. سال چهارم، شماره ۱، صص ۶۳-۹۲.
۳۱. میلانی، فرزانه (۱۳۷۲) "مشتی پر از ستاره"، نیمه دیگر، دوره ۲، شماره ۱.
۳۲. نظری، نجمه (تابستان وپاییز ۱۳۹۴) "عشق از دیدگاه سعدی واریک فروم" پژوهشنامه ادبیات غنایی. دوره سیزدهم، شماره ۲۴. صص ۲۶۷-۲۸۲.